برگردان: لعل زاد

لندن، ۱۰ جون ۲۰۲۳

اغتشاش ۱۹۲۴ افغانستان

==========================

(ترینکلر: سفر از قلب افغانستان، ص ۱۹۳ – ۲۰۰، لندن، ۱۹۲۸)

پیشگفتار برگردان

ایمیل ترنکلر (۱۸۹۶ – ۱۹۳۱) جغرافیه نگار و کاوشگر جرمنی است. سفرهای اکتشافی او در افغانستان، کشمیر و تبت شامل مطالعه یخچال‌ها نیز بوده است. او کتاب‌های زیادی منتشر کرده که «سفر از قلب افغانستان» (Through The Heart of Afghanistan) در سال‌های ۱۹۲۳ – ۲۴ یکی از آن‌ها است که در ۱۹۲۷ در جرمنی و در ۱۹۲۸ به انگلیسی برگردان و در لندن نشر شده است. این سفرنامه دربرگیرنده خاطرات دلچسب او در سفر از قلب کشور ما (نقشه ۱ دیده شود) همراه با عکس‌های جالب است.

این اثر حاوی ۱۷ فصل بوده و برگردان حاضر، برگه‌های از فصل ۱۵ زیر عنوان «روزهای آشوب/اغتشاش» است که او شاهد عینی حوادث کابل در ۱۹۲۴ بوده و حرف‌های زیادی دارد (که آن‌ها را شما پیدا کنید)! بنابراین، آن را بدون هیچ‌گونه تبصره، پیشکش دوستان و علاقمندان تاریخ کشور می‌نمایم...

+ + +

در بهار، پیش از اینکه من [از کابل] به هند بروم، شایعاتی در مورد قیام منگل‌ها در کابل، قبیله‌ای که در ناحیه خوست در سرحد هند ساکن اند، وجود داشت. با این حال، هیچ‌گونه اطلاعات قطعی وجود نداشت. وقتی در پشاور بودم، گزارش‌های از اوضاع افغانستان می‌خواندم، اما نمی‌توانستم وضعیت را به وضوح درک کنم. هندی‌ها و افغان‌های که من

با آنها در تماس بودم شایعات بی‌شماری را منتشر می‌کردند، یکی از آنها این بود که در کابل انقلاب شده است. درست در همان لحظه تلگرامی دریافت کردم که می‌گفت، اعزام کاروان‌ها به کابل ناامن است، زیرا در نواحی آن خطر وجود دارد. در واقعیت، کاروانی آماده حرکت بود، اما بارها را تخلیه کردند و کالاها را دوباره در انبارها قرار دادند. روزها و هفته‌های مضطرب در پی آن بود که در طی آنها هیچ اطلاع موثقی به دست نیاوردیم. زمانی شایعه‌ای شنیدیم که قبیله غلزای با قیام‌کنندگان یکجا شده اند و زمانی هم که وزیری‌ها جانب امیر را گرفته اند. البته هیچ کدام از این‌ها درست نبود. اما یک شایعه وجود داشت که پیوسته به ما می‌رسید و آن این بود که عبدالکریم که مخالف امیر بود، قبایل ساکن در بین غزنی و سرحد هند را برای حمله به امیر امان الله خان تحریک کرده است. ما می‌دانستیم که مشکلاتی وجود دارد، زیرا انتقال مراسلات اغلب به تاخیر می‌افتید و زمانی ارتباطات تلگرافی برای چند روز قطع شد.

سرانجام در اوایل ماه جون به کابل بازگشتم که صلح حاکم بود و به ما اطلاع دادند که جنگ تمام شده است. سربازان با گل‌های آراسته برگشتند و همه مردم هدایای کوچک پول و پارچه ابریشم‌رنگ از امیر دریافت کردند. ازدحام مردم در بازار بیشتر شد. مردم دور سربازان جمع می‌شدند تا اطلاعات دست اول در باره جنگ را بشنوند و داستان‌های نقل‌شده فوق‌العاده بود. یک روز عصر که برگشتم، سربازی را دیدم که روی تخت یکی از خدمتکاران نشسته بود. بدون توجه از آن‌ها گذشتم، چون خادم دوستان و آشنایان زیادی داشت که به دیدنش آمده بودند. ناگهان کسی صدایم کرد، "داکتر صاحب". برگشتم و دیدم که عبدالصبور است. من او را نشناختم، خیلی لاغر و فلاکتبار به نظر می‌رسید. او به اندازه یک کودک از بازگشت دوباره من خوشحال بود و تصوراتی از ورود مجدد به خدمت ما داشت. سربازان بیشتری برگشتند، تا اینکه به نظر می‌رسید که جنگ واقعا به پایان رسیده است.

با این حال، در اواخر ماه جولای، دردسرهای تازه‌ای شروع شد که به نظر می‌رسید جدی‌تر از پیش باشد. در ۳ اگست، بیش از ۲۰ موتر لاری پر از سرباز و مهمات عازم جبهه شدند. شایعه در بازار این بود که شورشیان فقط نیم روز از کابل فاصله دارند. در ۴ آگست برای ما گفتند که اروپایی‌های ساکن در دارالامان در حال نقل مکان به داخل شهر اند. بسیاری از ایتالوی‌ها پاسپورت‌های خود را گرفتند و کشور را ترک کردند. اطلاعاتی برای هیئت داده شد که چه امکاناتی برای حفاظت وجود دارد تا در صورت بروز بحران، محل آن‌ها بدون مشاوره و محافظت نباشد. ما اول تصمیم گرفتیم در محل خود بمانیم، اما تمام چمدان‌های اضافی خود را بسته‌بندی کردیم و در خانه بزرگی جابجا کردیم که قرار بود بخش بزرگی از جرمن‌ها در آن جا محفوظ باشند.

در ۶ آگست اوضاع بدتر شد. بار دیگر در بازار شایع شد که سقوط کابل حتمی است. عصر همان روز روی پشت بام مشغول خوردن شام بودیم که مالک آن نزد ما آمد و التماس کرد که مقداری پترول برایش بدهیم. او قیمت بسیار بالایی پیشنهاد کرد، اما ما مجبور بودیم پترول خود را برای بدترین حالت خود حفظ کنیم. تعداد کراچی/گادی‌ها و موترها در کابل توسط حکومت کنترول می‌شد، تا اینکه فقط اروپایی‌ها با وسایط خود باقی ماندند. روز قبل غلام به ما گفته بود که جاده منتهی به جلال آباد ناامن است. یکی از دوستان او که می‌خواست به پشاور برود، دوباره برگشت، چون کاروان‌ها در نزدیک جلال آباد غارت شده بودند.

ما اغلب از خود می‌پرسیدیم که در صورت سقوط شهر و تشکیل حکومت جدید چه بر سر اروپایی‌ها می‌آید. نظرات متفاوت وجود داشت – برخی بدبین بودند و از بدترین اتفاقات می‌ترسیدند، اما برخی دیگر چشم‌اندازهای عصر جدید صلح را می‌دیدند. از آنجا که حرکت شورشیان در واقعیت، به گونه غیرمستقیم علیه اروپایی‌ها بود، من بیشتر طرفدار نظر اول بودم. شک وجود داشت که کسی بداند هدف واقعی این شورش چیست. بدون شک سیاست داخلی نقش مهمی داشت، به‌ویژه که تقریبا مطمین بودم، روسیه با آن ارتباط دارد. روسیه

یک نمایندگی بزرگ در کابل دارد و به طور مستمر علیه انگلیس کار می‌کند. آنها هر جا که بتوانند دسیسه می‌کنند و حجم وسیعی از کارهای تبلیغاتی برای سرنگونی حکومت برتانیه در آسیا و ایجاد هرج و مرج انجام می‌دهند و تحول بزرگی در آسیا می‌خواهند که در آن نقش برجسته داشته باشند. آنها به همین دلیل تلاش می‌کنند تا عقاید خود را گسترش دهند و انقلاب جهانی را به وجود آورند. آنها اروپا را ترک کرده‌اند تا فعالیت‌های خود را در آسیا افزایش دهند، زیرا روس‌ها در میان اروپایی‌ها، همدلی چندانی با آرمان‌های خود ندارند؛ بنابراین آنها به دنبال جلب اعتماد مردم در آسیا اند.

افغانستان برای روسیه مانند نردبانی برای هند است. مردم از تغییرات زیادی که شاه به وجود آورده است، ناراض اند. مالیات‌ها سنگین است. مردم غرغر می‌کنند و زمان برای سازماندهی انقلاب روسیه فرا رسیده است. وقتی پارلمان افغانستان در تابستان تشکیل شد، امیر مجبور شد امتیازات زیادی بدهد. از جمله، او مجبور به انسداد تمام مدارس دخترانه در کشور شد. در اوایل ماه اگست جنگ در بین حصارک و گردیز درگرفت که یک قطعه نیروهای دولتی محاصره شد. از تمام نقاط کشور سربازان فرستاده شدند و شهر کابل در ماه‌های آگست و سپتمبر ۱۹۲۴، رنگارنگ شده بود. وقتی نخستین نیروها رسیدند، ما فکر کردیم که شورشیان اند. من آن روز پس از چاشت در اتاقم مشغول کار بودم که از دور صدای فریادها را شنیدم. با عجله بیرون رفتم تا علت را از خدمه‌ها جویا شوم، اما آنها نتوانستند چیز قطعی به من بگویند. یعقوب گفت: «می‌روم ببینم، چه خبر است». پس از مدتی با خبر آمدن سربازان قبیله مهمند برای کمک به امیر بازگشت که بار دیگر ما را راحت کرد. سپس گزارشی دریافت کردیم که امیر از چند هواپیمای انگلیسی کمک خواسته است.

در شب ۸ و ۹ اگست با صدای شلیک زیاد تفنگ‌ها در نزدیکی خود از خواب بیدار شدیم. ما به پشت بام رفتیم و از یک برج کوچک به بیرون نگاه کردیم. هوا خیلی تاریک بود، اما وقتی چشمان‌مان به سیاهی عادت کرد، خطوط خانه‌ها را تشخیص دادیم. هنوز چراغی

در خانه‌ای در پای شیردروازه روشن بود. ما فریادهای شنیدیم که به دنبال آن شماری گلوله‌ها از جهات مختلف می‌آمد، برخی مستقیما از محل روبروی خانه ما و برخی از جهت پلی که بالای رودخانه قرار دارد. پس از یک ساعت بار دیگر آرامش حکمفرما شد و به رختخواب خود برگشتیم. صبح روز معلوم شد که گروهی از سارقان به شهر حمله کرده بودند و تعدادی از آنها دستگیر شده اند.

در اواسط اگست وضعیت بدتر شد. جشن استقلال که هر تابستان برگزار می‌شد، تعطیل گردید و حکومت و امیر فورا از پغمان برگشتند. در ۲۰ آگست پیروزی بزرگ برای نیروهای دولتی گزارش شد. شایعات حاکی از آن بود که قرار است سرهای ۱۵ منگلی در خیابان‌ها انتقال داده شود، اما هیچ اتفاقی نیفتاد. گروهی از نیروهای دولتی در غزنی اسیر شدند و همه چیز آنها را کاملا غارت کردند. در ۲۲ اگست، در یک صبح خوب تابستانی دیدیم که دو هواپیمای انگلیسی، پس از چهار ساعت پرواز از پشاور به کابل رسید. هواپیماها توسط افسران انگلیس تحویل داده شدند و روز بعد خلبان جرمنی، داکتر ویس که در خدمت افغان‌ها بود، براي تجسس و عملیات شناسایی به جبهه پرواز کرد. او ناکام ماند، زیرا با آنکه بر فراز قلمرو منگل‌ها پرواز نمود، اما هیچ‌یک از نیروهای دشمن را کشف نکرد. او چندین بار به منطقه شورشیان پرواز کرد و به او دستور داده شد که در گردیز فرود آید، جایی که نیروهای دولتی اسیر بودند. او قبلا بسته‌های از نامه‌ها را بر فراز دهکده انداخت تا به سربازان اطلاع دهد که باید محل فرود مناسبی را پیدا کنند و آن را با روشن نمودن آتش مشخص کنند. او دوباره به آنجا پرواز کرد و وقتی روز اول برنگشت، دلیل آن را نفهمیدیم. اما پس از دو سه روز و در واقعیت، پس از یک هفته هیچ چیزی نشنیدیم و بیشتر مضطرب شدیم. ناگهان یک روز شنیدیم که ویس برگشته است و چند روز پس خودش آمد و ماجرای خود را برای ما تعریف کرد.

او به گردیز پرواز نموده و به راحتی محل فرود را پیدا کرده بود. موتورش را خاموش کرده بود، اما بعدا متوجه می‌شود که مکان خیلی کوچک است. یک خندق عریض در

مقابل او وجود داشته که با این حال موفق می‌شود از آن عبور کند، اما در مسیر خود با گودال باریک دیگری برخورد نموده، پروانه اش می‌شکند و در آن سقوط می‌کند. سپاهیان زندانی از او استقبال خوبی می‌کنند و چند روز را با آنها می گذراند. او سپس خود را مانند یک منگلی می‌سازد و با یک افسر سرویس مخفی افغان موفق می‌شود که از منطقه ناامن عبور کند.

در ماه آگست شایعاتی منتشر شد مبنی بر اینکه روس‌ها نیز مایل به ارسال هواپیما اند. یک صبح باشکوه سپتمبر، حدود ساعت یازده، پنج هواپیما را دیدیم که در ارتفاع بلند مانند لکه‌های نقره‌ای در آسمان آبی کابل پرواز می‌کنند. آنها در مدت پنج ساعت از سرحد روسیه به کابل رسیده بودند و از کوه‌های هندوکش به ارتفاع حدود ۱۵ هزار فت عبور کرده بودند که بدون شک یک دستاورد بزرگ بود. در اول به ما گفتند که قرار است این هواپیماها از طرف روسیه به امیر هدیه داده شود، اما سپس گفتند که افغان‌ها در حال مذاکره با روس‌ها برای خرید آنها اند. پس از ظهر یک نمایش پروازی شگفت‌انگیزی برگزار شد و هزاران برگه تبلیغاتی که به زبان پارسی نوشته شده بود، بر فراز کابل انداخته شد. یگانه هدف این نمایش تقویت دوستی روس‌ها با افغان‌ها و آذیت انگلیس‌ها بود. سپس شنیدیم که روسیه به شرطی حاضر است هواپیماها را تحویل بدهد که به خلبان‌های روسی اجازه اقامت داده شود. من نمی‌دانم که این معامله چگونه حل شد، زیرا من افغانستان را در اوایل ماه اکتوبر ترک کردم.

نیروهای بیشتری در کابل جمع‌آوری شدند تا اینکه اردوگاه کوچکی در نزدیکی شهر ایجاد شد. یک روز صبح حدود ۴ هزار مرد از کوهستان وارد شدند و بسیاری از آنها سوار بودند. هر قبیله پرچم ویژه خود را حمل می‌کرد که قبلا باید روزهای هولناکی را گذرانده باشد، زیرا آن‌ها کهنه و پاره بودند. اکثر مردان لباس‌های پاره داشتند، اما هنگام ورود به کابل، لباس‌های نو دریافت کردند. آنها تا رسیدن به پایتخت، طبیعتا به تمام روستاها حمله

کرده بودند و ما به این نظر بودیم که این نژادهای وحشی در شرایط ویژه حتی از منگل‌ها نیز خطرناکتر اند و ما از اعزام آن‌ها به جبهه بسیار سپاسگزار بودیم.

در آغاز اکتوبر، نیروهای دولتی به موفقیت‌های زیادی دست یاقتند؛ گردیز آزاد شد، حصارک تسخیر شد و شورشیان را از گذرگاه آلتیمور به جنوب راندند. در ماه نومبر در جلال آباد، گفتگوهای میان نمایندگان امیر و شورشیان صورت گرفت، اما نتیجه‌ای حاصل نشد و بنابراین جنگ ادامه یافت. سرانجام در پایان سال، مقاومت منگل سرکوب شد و مجازاتی که منگل‌ها دریافت کردند، بسیار سنگین بود. به گونه مثال، به تعداد ۱۵۱۵ مرد اعدام شدند، ۶۰۰ زن به کابل آورده شدند، ۳ هزار خانه سوزانده و با خاک یکسان شدند. به این ترتیب، قبیله منگل چنان فلج ساخته شد که برای مدت طولانی قادر به شورش مجدد نخواهد بود...



نقشه ۱. مسیر سفر ایمیل ترنکلر در کشور